



- در محضر بزرگان

آثار دعا برای دیگران

مرحوم آیت ا... آقا مجتبی تهرانی فرموده اند: «ده ها روایت دیده ام و آیات متعددی هم هست که سفارش می کند در حق دیگران دعا کنید. تو برای یک برادر مؤمن دعا می کنی و اثر این دعا درباره او زود حاصل می شود. اما از طرفی این دعا بر روی خود تو هم اثر دارد و آن این است که برای تو که «داعی» هستی، نه «مَدْعُوْ له» که برای او دعا کرده ای، جلب روزی و دفع بلا می کند. ممکن است تو برای شفای کسی از بستگان، رفقا یا هر کسی از مؤمنان پشت سرش دعا کنی که خدایا، او را شفا بده؛ همین دعا اثر دارد. اثرش این است که روزی تو زیاد می شود و از تو دفع بلا می شود. تو برای او دعا کرده ای که خدا او را شفا دهد، اما اثر این دعا این است که روزی ات با سرعت به دست تو خواهد رسید و اگر در سلسله علل، بنا بر این است که بلایی به تو برسد، خدا راهش را عوض می کند و از تو دور می شود.»

وبسایت کانون فاطمه الزهرا(س)

- فتو شعر



- بریده کتاب

به زودی هایی که ما را بیچاره کرده‌اند

به زودی، به زودی، به زودی... این به زودی یعنی کی خواهد بود؟! چه کلمه هراس انگیزی است این «به زودی». «به زودی» ممکن است یک ثانیه دیگر باشد. «به زودی» می‌تواند یک سال طول بکشد. این «به زودی»، آینده را در هم می‌فشارد، آن را کوچک می‌کند و دیگر هیچ چیز مطمئنی در کار نخواهد بود، هیچ چیز مطمئنی. هر چه هست، دودلی و تزلزل مطلق خواهد بود. «به زودی» هیچ نیست و همه چیز است!

بر گرفته از: قطار به موقع رسید، نوشته هاینریش بل

- سخن بزرگان

* اثر حکمت آن گاه در شخص حکیم ظاهر می شود که خوشبختن را ناچیز بشمارد.
سقراط
* عده کمی از مردم سرزنش های مفید را به تعریف های خائنه‌انه از خود ترجیح می دهند.
دیل کارنگی
* افترا چیزی نیست جز سرو صدای مردم دیوانه.
دیوگنس
* اندوه؛ مرگ روح است و شادی؛ زندگی آن.
وینه
* عدالت را باید به جا آورد بدون آن که منتظر مکافات شد.
سرنگ

* بهترین انتقام ها فراموشی و بخشش است.
جونس
* برای سخن سنج بودن باید سکوت کرد.
کریستین
* آن کس می تواند از دانش خود استفاده برد که اندرز دهد و خود این اندرزها را به کار بندد.
تولستوی
* آن ها که غم کمتری دارند با خود نمایی بیشتری می گریند.
تاسیت

بر گرفته از کتاب «رهنمون»، غلامحسین ذوالفقاری

- فتونکته



- اندک‌صبر

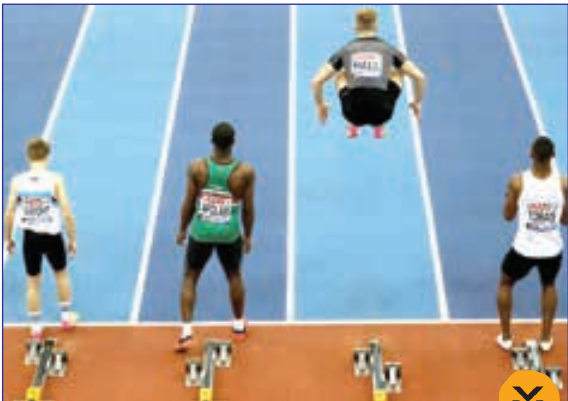
شب و آفتاب

شب
میان قصه های ناتمام
بیدار است
و منتظر قهرمانی که
آفتاب خواب آلود را
بی تکرار ورق زده
و صفحات خالی را
تمام کند

کاظم پارسای

تا که نامت بر زبان آمد زبان آتش گرفت سوختم، چندان که مغز استخوان آتش گرفت رفت سمت آسمان روحت، زمین از شرم سوخت در زمین جسم تو گم شد، آسمان آتش گرفت

علین صابری



یاهو- آماده سازی ورزشکاران برای مسابقه دو، انگلستان



تلگراف- شکار لحظه ز بیایی از شنای دو قو، اسکا تلند



گاردین- ورزشکاران یخ نورد، نروژ

- دور دنیا

عجیب ترین فرار از زندان تاریخ



زندان دنیا را به نام خودش ثبت کند. او که به ۱۲ سال حبس محکوم بود، در ملاقاتی که با برادر دوقلوش داشت، توانست با هوشمندی جایش را با او عوض کند! او با ورود به یکی از دست شویی های زندان، دور از چشم دوربین های مدار بسته لباس هایش را با برادرش عوض کرد و از زندان گریخت.

استفاده از روان شناس برای جلوگیری از افسردگی ورشکستگی



آدیتسی سنترال- سرمایه گذاری در این ارزها را در مشتریان کم کند، از بهترین روان شناسان این کشور برای مشاوره و حمایت روحی در مدت سرمایه گذاری استفاده می کند. صندوق بلوچین، یکی از بزرگ ترین صندوق های سرمایه گذاری در روسیه اعلام کرده که در پی کاهش شدید قیمت بیت کوین از روان شناسان حرفه ای برای انگیزه دادن به مشتریانش استفاده می کند.

بیلبور دزن برای پیدا کردن شوهر فراری



آدیتسی سنترال- زن مکزیکي که با همسرش در فیس بوک آشنا شده بود، تنها چند هفته بعد از آشنایی شوهرش را گم کرد! آشنایی این دو و ازدواج شان خیلی سریع اتفاق افتاد و زن هیچ اطلاعی از کار یا خانواده همسرش ندارد. شوهر فراری هم اکانت فیس بوک و شماره تلفن زن را بلاک کرده است. حالا زن مکزیکي که متوجه شده است باردار است، با انتشار یک بیلبورد بزرگ در وسط شهر و چاپ عکس همسرش به او اطلاع داده است که باردار است و از او خواسته که زودتر برگردد! انتشار عکس های این بیلبورد عجیب، یکی از پربازدید ترین عکس های شبکه های مجازی مکزیک در هفته اخیر بوده است.

- سفرنامه شفاهی

فحش نده، فقط بوق بز!

امیر شجاعی، خبرنگار صدا وسیما در برلین در گفت و گو با زندگی سلام درباره فرهنگ آلمانی‌ها در رانندگی می‌گوید: «رانندگی آلمانی‌ها با ما کمی تفاوت دارد. مثلا اگر در خیابان پشت آمبولانس گاز بدهی و بخواهی با سرعت از آن عبور کنی، صد بورو جریمه می‌شوی. اما آن‌ها در بوق زدن اشتراک های زیادی با ما دارند. مثلا یک بار خواستم امتحان کنم، چراغ سبز شد اما من ایستادم و راه نیفتادم. آلمانی‌ها بوق کشم کردند! چند نفر هم سرشان را از پنجره خارج کردند و با صدای بلند حرف‌هایی زدند که نفهمیدم منظورشان چیست؟!»

- یادبود

به مناسبت سالروز در گذشت دکتر شیخ

وظیفه شناسی در بستر مرگ



دکتر شیخ را می توان اسطوره اخلاقی پزشکی نامید. خاطراتی که از او نقل می کنند، آن چنان افسانه ای است که اگر گویندگان خاطره و شاهدان داستان ها زنده نبودند، باور کردن شان سخت بود. سی‌ام بهمن ماه هزار و سیصد و پنجاه، دکتر شیخ پس از هفتاد سال زندگی پرپرکت، به دیار باقی شتافت. آن روز با شهادت امام رضا(ع) مصادف بود. خانواده و دوستان دکتر، جنازه را تا میدان شهدا شتیبیع کردند. از آن به بعد اما برنامه شتیبیع از دست اعضای خانواده و دوستان خارج شد. جمعیت انبوه عزاداران که به طرف حرم مطهر می‌رفتند و با شنیدن این که جنازه متعلق به دکتر است، به صورت خودجوش جنازه را با خود به سمت حرم بردند. قرار و برنامه این بود که بعد از طواف در حرم، جنازه را به قبرستان (احتمالا خواجه ربیع) ببرند و دفن کنند. اما انگار قسمت چیز دیگری بود. همه چیز دست به دست هم داد تا دکتر را در حرم مطهر دفن کنند. مهم نیست چه چیزی باعث این کار شد. مهم این است که قسمت و سهم و روزی دکتر چنین بوده است. به مناسب سالگرد فوت دکتر مرضی شیخ، خاطره ای از لحظات آخر زندگی مرحوم را از کتاب «فریاد در تاکستان» نوشته محمد خسروی رادی می‌خوانیم:

دکتر بستری بود. حالش خوب نبود. آن شب من به عنوان همراه ام‌ریض، کنارش بودم. یک لحظه چشم‌هایش را باز کرد و به من چشم‌دوخت و گفت: «من نمی‌خوام بمیرم!» حس کردم به دلیل خرابی بیش از حد حالش هذیان می‌گوید، پرسیدم: «مگر قرار است خدای ناکرده فوت کنی؟! او گفت: «از حال و روزم معلومه روزهای آخر عمره.» با این حرف احساس کردم که چندان هم هذیانی در کار نیست.» گفتم: «عمر دست خداست، ان شاء... که صد سال دیگر زنده باشین.» او در جواب گفت: «این که می‌خوام چند صباح دیگر زنده باشم نه برای بیشتر خوردن و بیشتر خوابیدن و این جور چیزاست. می‌خوام زنده باشم تا بیشتر خدمت کنم. بیشتر مریض ببینم. دوست دارم زنده باشم و بیشتر کار کنم!»

دیگر مطمئن شدم که هذیان نمی‌گوید. یک‌خواسته قلبی‌اش را دارد مطرح می‌کند. چشم‌هام سنگین شده بود. هنوز درست چشم روی هم نگذاشته بودم که صدای دکتر، هوشیارم کرد: «مریض بعدی!» به لب‌های دکتر چشم‌دوختم. صدا از خودش بود. انگار در حالت خواب و بیداری داشت توی مطبش مریض می‌دید. «مریض بعدی!»

- ماوشما

شماره پیاکم: ۲۰۰۰۹۹۹

* بعضی ها آن قدر به دیگران وفادار می مانند که به خودشان خیانت می کنند.
سبحان باغچقی
* زندگی سلامی های گل و پرنرزی، به انتقاد دارم ازتون، مطلبی بهتر از لذت تر کاندن جوش های بزرگ نبوده؟! اول صبحی حالم به هم خورد. این همه مطالب خوب و فشتنگ، آخه چرا این؟!
* این گوشی که عکس شو کشیدین ۳۳۱۰ هست، نه ۱۱۱۰!
می‌خواستین این طوری بگین که فقط از گوشی های حرفه ای استفاده کردین و گوشی های ساده رو نمی‌شناسین؟!

مهدی
* امیدوارم اون پونزی که روی صندلی کار گذاشته شده در تصویر تا حالا دقت کردین، صندلی معلم نباشد!
به دلیل ایام سوگواری، شماره بعدی مسابقه خفن استریپ پنج سئنه چاپ خواهد شد.



- داستانک

مسافردلتنگ

چند روزی بود که مادرم تو بیمارستان بستری بود و نتونسته بودم بهش سر بزنم. این قدر مشغله ام زیاد بود که فقط شب‌ها وجدان درد می‌گرفتم که چرا وقت نمی‌شه برم. با خودم قرار گذاشتم فردا بعد از کارم برم و مادرم رو ببینم.

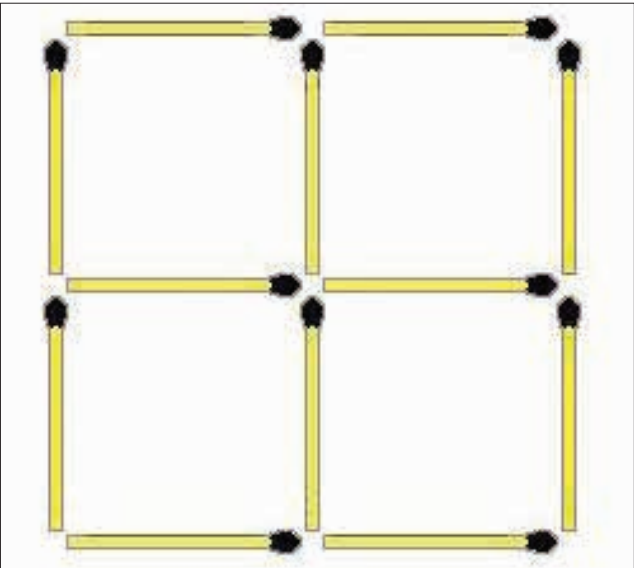
صبح، تو خیابون هر مسافری که سوار می‌کردم، جلونمی نشست. حس کردم خانم‌ها معذبن و عقب راحت ترن. جلوی به آقا بوق زدم که کجا میری؟ اما با کمال تعجب گفت: «مرد مومن چرا بوق می‌زنی؟ تو که جا نداری، من کجا بشینم؟» متعجب به صندلی خالی جلو نگاه کردم. خانوما از عقب گفتن: «راست می‌گه بنده خدا، این حاج خانوم که هنوز پیاده نشدن که می‌خوانین مسافر سوار کنین.»

همون موقع گوشیم زنگ خورد. صدای جیغ و گریه خواهرم بود....

- آزمون هوش

مربع های تو در تو

در این شکل پنج مربع می بینید که ۱۲ چوب کبریت ساخته شده اند. چگونه با برداشتن دو چوب کبریت از روی آن ها می توان فقط دو مربع باقی گذاشت؟



پاسخ در صفحه خانواده و مشاوره